

سکاهها و اهمیت آنها در تاریخ ایران باستان

امیر سلیم محمودی
نویسنده تاریخ در قزوین

سکاهها احتمالاً جزو توابع ماد بوده‌اند و زمانی که عده‌ی بیشتری از طوایف آن‌ها به قفقاز و آذربایجان وارد شدند، در آن ناحیه، سرزمین مستقل سکاهها را تشکیل دادند. اگرچه این مطلب هنوز به اثبات نرسیده است، ولی براساس گفته‌های کسانی مانند دیاکونوف، این احتمال قوی وجود دارد که در محدوده‌ی آذربایجان کنونی و دریاچه‌ی ارومیه، اسکیت‌ها پادشاهی مستقلی را ایجاد کرده باشند [دیاکونوف، ۱۳۷۲: ۲۳۱].

هرودت احتمال می‌دهد، ماسازت‌ها که اطراف رود جیحون ساکن بودند، از گروه‌های سکایی باشند. او از این گروه به عنوان قومی نیرومند و جنگاور نام می‌برد [هرودت، ۱۳۶۸: ۹۸].

ماریان موله، از سکاهها به عنوان ایرانیان شمالی یاد می‌کند و مسکن آن‌ها را از محدوده‌ی اوکراین تا ترکستان چین ذکر می‌کند که به صورت چادرنشین زندگی می‌کردند و دیگر ایرانیان و هندیان از آنان به «سکا» یاد می‌کردند. در ادامه نیز ذکر می‌کند:

«این گروه از ایرانیان (سکاهها) در حدود میلاد مسیح برای غلبه

سکاهها از مهم‌ترین قبایلی بودند که بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری جامعه‌ی ایرانی داشتند و از مهم‌ترین عوامل ضعف یا قوت دولت‌های اولیه‌ی ایران باستان به شمار می‌روند. لذا معرفی و بازشناختن آنان، از ضروری‌ترین مباحث نقش قبایل در شکل‌گیری حکومت‌های ایران باستان است.

سکاهها از جمله گروه‌های مهاجری بودند که هم‌زمان با آغاز مهاجرت‌های بزرگ آریاییان، از نواحی آسیای میانه یا شمال فلات ایران، تهاجمات متعددی را به منظور دست یافتن و یا استقرار بر مناطق ایران انجام دادند.

سرزمین و مردم سکا

ظاهراً نام سکاهها در تاریخ برای اولین مرتبه در منابع آشوری آمده و مربوط به گزارشی از زمان پادشاهی آسرحدون در حدود سال ۶۷۰ ق. م است. در آن زمان، پادشاهی آنان به عهده‌ی کسی به نام ایش پاکای بوده که به همراهی «ماناها» متحداً علیه آشور پیمان بستند.

بر قسمتی از ترکستان سرازیر شدند و کوشانیان که به آنان منسوب بودند، به دنبالشان آمدند. [موله، ۱۳۷۲: ۸].

از مطالب گفته شده می توان چنین نتیجه گرفت:

۱. سکاها از گذشته های دور در محدوده های زاگرس و نواحی غربی و بخش هایی از شرق کشور حضور داشته اند و این حضور آنان از بعد قرن هفتم یا هشتم ق. م در نواحی ایران ثابت شده است.
۲. قبایل سکایی پراکنده بوده اند و طوایف گوناگون سکایی، در دوره ی ماد و یا پس از آن، در نواحی متفاوتی از شرق تا غرب و شمال ایران مستقر بوده اند.

۳. سکاها یکدست بودند و مسیر حرکت آنان از شرق به غرب بوده است.

آن چه که در منابع اصطلاحاً «پادشاهی سکاها» نامیده می شود، در واقع پایگاهی بوده است که سکاها از طریق آن برای برنامه های تهاجم خود و یا دستبرد به ملل همسایه مانند اورارتو، آشور و یا سایر مناطق بهره می بردند.

درباره ی اصطلاح نام سکا یا اسک و ارتباط یا عدم ارتباط آن با نام اسکیت و اشکوزا و مشابه آن نیز اشتراک نظری وجود ندارد؛ اگرچه برخی نویسندگان این واژه ها را به یک معنی و مفهوم به کار می برند. دیاکونوف اسکیت ها را جدای از قبایل سکاها و کاملاً متفاوت با آنان می داند [دیاکونوف، ۱۳۷۲: ۲۲۶]. اما هرودوت می گوید، سکاها و اسکیت ها همه گروه واحدی بودند که از سمت آسیای میانه و در پی تعقیب کیمریان به آسیای صغیر آمدند و تا اروپا پراکنده شدند. او تفاوتی بین گروه های سکایی قائل نیست [هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۶۵].

احتمال دارد که میان گروه های سکایی و اسکیت ها قرابت و خویشاوندی نزدیکی وجود داشته باشد و از آن جایی که سکاها از جمله طوایف آریایی محسوب می شوند، این فرضیه قوت بیشتری پیدا می کند. اما دیاکونوف تأکید دارد که اصطلاح سکا کاملاً مشخص و متفاوت با اسکیت است، زیرا: «خویشاوندی سکاها و اسکیت ها به هر صورت که باشد، کلمه ی اسکیت از لحاظ زبان شناسی هیچ وجه مشترکی با سکا ندارد.» [دیاکونوف، ۱۳۷۲: ۲۲۷].

به نظر می رسد، آن چه که دیاکونوف درباره ی سکاها و دو دسته بودن و پراکندگی آن ها نقل می کند، نسبت به گفته های هرودوت صحیح تر باشد و باید میان اسکیت های اشکوزا و سایر سکاها

تفاوت قائل شد.

نظر گروه دیگری از مورخان در مورد گروه های سکا این است که آنان ضمن داشتن طوایف متفاوت، از یک منشأ واحد هستند، اما به دلیل اختلافات و فشارهای قبایل گوناگون از جمله درگیری های داخلی میان خود قابل سکایی، عده ای از آنان مجبور به عزیمت به مناطق دیگری از جمله آسیای صغیر و اروپا می شوند.

عده ای نیز مانند فرای نظر دارند که کلمه ی سکا به معنی مردان و از ریشه ی sak به مفهوم نیرومند بودن است [فرای، ۱۳۷۷: ۷۰].

گروهی دیگر هم گفته اند، اطلاق نام سکا عبارت از نوعی زندگی بیابانگردی است که به دلیل این که گروه سکاها ی آسیای میانه بیرون از واحدهای آن منطقه و در بیابان ها به شیوه ی بیابانگردی می زیسته اند، ایرانیان همه ی آن ها را با نام سکا می شناخته اند.

سکاها و تاریخ حماسی ایران

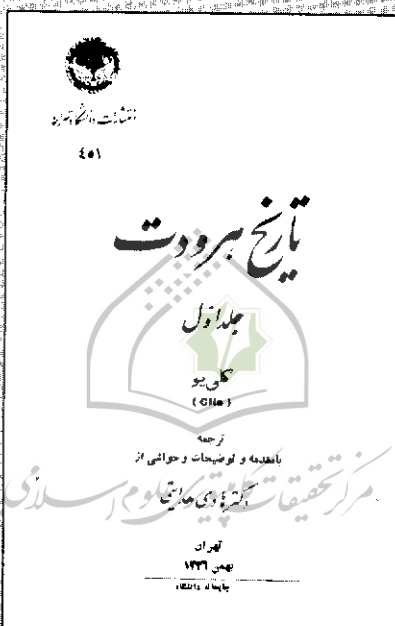
از آن جا که غالباً می پندارند سکاها از سوی آسیای میانه به نواحی ایران وارد شده اند، بسیاری از داستان های حماسی ایران که در شاهنامه به آن ها اشاره شده است، با ورود سکاها و ماجراجویی آن ها مطابقت پیدا می کند.

برخی اعتقاد دارند، تمامی داستان های بزرگ پهلوانی ما که در شاهنامه به نام جنگ های ایران و توران یاد شده اند، عبارت اند از جنگ هایی که شاهان و ملوک الطوایف و یا قبایل پارت با مهاجمان تخاری و داهی و سکایی (که همه سغدی پوست و از نژاد هند و اروپایی بودند) و...

با سایر طوایف زردپوست وحشی آسیای مرکزی کردند. تنها چون یکی از طوایف که در دوره ی تمدن اوستایی، در همین حدود می زیستند و با ایرانیان در حال جنگ بودند، توری نام داشته است، بعد از آن، همه ی سکاها و زردپوستانی هم که جانشینان بعدی آنان اند، تورانی خوانده شدند [صفا، ۱۳۵۶: ۳۴].

سکاها غالباً در تاریخ ایران باستان به عنوان قومی مزاحم و مهاجم برای دولت های مجاور به شمار می رفته اند، اما این واقعیت تا زمانی بوده که این گروه یکجانشین نشده بودند. البته پیش از آن هم اگر مورد پذیرش واقع می شدند، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی اجتماعی آن منطقه محسوب می شدند، چرا که فنون و ویژگی های مهمی داشتند که می توانستند به دیگران آموزش دهند و مؤثر واقع شوند و متحد نظامی خوبی به شمار می آمدند.

بنا بر نظر عده ای از محققین، دیواری که قرآن از آن به نام «سدیاجوج و ماجوج» ذکر کرده و آن را منسوب به ذوالقرنین دانسته،



در واقع مربوط به اقدامات کوروش یا داریوش هخامنشی برای جلوگیری از تهاجماتی است که از ناحیه ی ترکان و نژاد زرد و سکاها صورت می گرفته است [بختورتاش، بی تا: ۹۳].

تشکیل دولت و سلسله ی پیشدادیان که در روایات ملی ایرانیان ذکر شده است، با حوادث دوره ی دیاکو و درگیری های دولت ماد با آشور در زمان هوخشتره و نیز شورش سکاها و نهایتاً تعقیب سکاها و درگیری با لیدی و صلح افسانه ای ایران و لیدی در عصر آستیاگس در موارد بسیاری مطابقت دارند.

اقدامات هوخشتره برای رهایی از سلطه ی سکاها و بیرون کردن آن ها از سرزمین ماد که در تاریخ هرودوت به آن اشاره شده است، در روایات ملی ما به گونه ای دیگر آمده است.

در روایات ملی، پادشاه بعد از فریدون، یعنی منوچهر که در اوستا (مینوچتر) بهشتی نژاد یا بهشتی صورت است و تشابه اسمی و معنوی با هوخ چتر دارد، به معنی خوب نژاد یا خوب صورت است. منوچهر در جنگ های خود با تور و سلم، نیروهای تورانی را از یک سو و قوای سلم پادشاه شام و سوریه را از سوی دیگر شکست می دهد و به نام یکی از بزرگ ترین و محبوب ترین چهره های تاریخ ایران باستان خودنمایی می کند [باوند، بی تا: ۷۳].

جنگ های اواخر سلطنت منوچهر با گروه هایی از تورانیان و نیز افسانه ی مشهور آرش کمان گیر که با پرتاب تیری از کوه دماوند، موجب تعیین مرزهای ایران و توران شد و به دنبال آن جنگ پایان یافت و میان آن دو صلح برقرار شد، همگی با نوشته های کتزیاس و هرودوت و سایر منابع که به شورش پارت ها علیه ماد اشاره دارد، مطابقت می کند. به دنبال این شورش، سکاها به سرزمین ماد وارد شدند و پس از ماجراهایی که هرودوت نقل می کند، موجب جنگ های طولانی مادها با سکاها و دولت لیدی شدند.

در بیشتر حماسه های ملی ایرانیان، سکاها به عنوان دیو و یا تورانیان ذکر شده اند. دیو به معنی دشمن، و تور هم به معنی تورانیان و هم نام یکی از طوایفی بوده که در هجوم به ایران و درگیری با ایرانیان مقدم بوده اند. به نظر زرین کوب، سکاها همان طوایفی هستند که در حماسه های ایرانیان شرقی از آنان به عنوان تور و تورانیان نام برده اند و بخش عمده ای از حماسه های ملی ایرانیان شرقی داستان کشمکش با آن هاست [زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۷].

سکاها سال های متمادی چه در دوره ی ماد و چه پس از آن، در مناطق ایران تاخت و تازهای داشته اند.

درباره ی این که چرا سکاها تاخت و تازهای متعدد خود به ایران و نواحی غربی آن را دنبال می کردند، نظر واحدی وجود ندارد. اما هرچه هست، از لابه لای اساطیر و حماسه های ایرانی به دامنه ی وسیع تهاجمات آنان و وحشت بزرگی که میان مناطق مسیر راه خود ایجاد می کردند، می توان حدس زد، هر کجا که سکاها وارد می شدند، با خود ترس و وحشت به ارمغان می آوردند.

حتی در تورات هم با غلو فراوان از وحشیگری و غارت سکاها یاد شده است. این موضوع به قول پیرنیا، از رعب و وحشتی حکایت می کند که در دل مردم آن روز بوده است [پیرنیا، ۱۳۶۹: ۱۸۲].

در بخشی از تورات درباره ی تهاجمات سکاها چنین ذکر شده است: «ای فرزندان بن یامین از میان اورشلیم فرار کرده... چون که بلایی و شکستگی عظیمی از طرف شمال نمایان است... اینک قومی از زمین شمال می آید و طوایف عظیمی از کرانه های زمین برانگیخته خواهد شد که ایشان کمان و سنان گرفته و با خشونت و بی رحمی عمل نموده و...» [همدانی، ۱۳۸۰: ۱۳۱۹-۱۳۱۷].

هرودت ضمن برشمردن تیره های سکایی، توری ها را جزو سکاها آورده است و با ذکر مطالبی در این خصوص، تأییدی بر مطابقت داستان های حماسی شرق ایران باستان با ورود سکاها به ایران است [هرودت، ۱۳۶۸: ۲۷۴].

سکاها و دولت ماد

از جمله مناطقی که از توجه سکاها دور نمانده بود، سرزمین ماد است. ورود و سلطه ی سکاها بر دولت ماد از جهاتی حائز اهمیت است. آموزش و یادگیری فن سواری و تیراندازی را مادها مدیون سلطه ی سکاها بر ماد هستند. ورود سکاها و پیوستن آنان به مانا، موجب تقویت اتحاد بین قبایل شد و از این زمان بود که دولت مانا و مادها جرأت پیدا کردند و با دولت قدرتمند آشور وارد جنگ و دفاع شدند.

مؤلفان تاریخ و میراث ایران، یکی از مهم ترین جهات اهمیت حکومت فرورتیش را اتحاد موقتی میان اسکیت های اشکیدا (سکاها) و مانا می دانند [لاکهارت، ۱۳۶۳: ۱۳].

وجود قبایل سکایی در شرق ایران، از زمانی که به طور کامل مستقر شدند، سبب شدند تا پایگاهی مطمئن برای جلوگیری و یا حداقل مانع شدن از ورود قبایل بدوی متعدد به ایران شوند و امنیت مرزهای نواحی شرقی را در آن دوره تضمین می کردند.

سکاها که ابتدا خود جزو قبایل بدوی و غارتگر محسوب می شدند، پس از استقرار در شرق ایران، راه اقوام مجاور خود را سد و بدین ترتیب، تمدن آسیای غربی را حمایت کردند. نیکلای راست، یکی از عوامل مؤثر در مصون ماندن ایران از دستبرد بدویان در شرق ایران بزرگ را شهادت قبایل سکایی می داند [راست، ۱۳۷۸: ۶۱].

یکی دیگر از جهات اهمیت و نقش بارزی که سکاها در دوره ی ماد در میان طوایف ایرانی ایفا کردند، کمک به ایجاد و تقویت یک زبان ملی و یا میان قبایلی بوده است و دست کم سکاها در سرعت بخشیدن به تکوین یک زبان رسمی در قلمرو خاص ماد مؤثر بوده اند.

علت اهمیت قوم سکایی در تکوین زبان بین قبایل در ماد، بیشتر

بدین علت بوده است که زبان ایرانی مادها شباهت و نزدیکی زیادی به زبان ایرانی سکاها داشته که به وسیله ی آن برقراری تفاهم و ارتباط میان ساکنان پادشاهی سکاها و ماد به آسانی مقدور بود.

دیاکونوف ضمن اشاره به این نکته که حاکمیت اسکیت‌ها (سکاها) موجب ایجاد یک زبان بین القبایل شد که در سراسر خاک ماد بسط یافت، زبان ایرانی گسترش یافته را مشابه زبان مشترک معاشرتی بین قبایل در مانا می‌داند که میان قبایل مزبور قرار داشت و در دیگر نواحی کاسپی زبان نیز متداول شد و تمام نواحی ماد از شمال ارس گرفته تا مرزهای پارت احساس وحدت کردند. زیرا وجود زبان بین القبایل این احساس را تقویت می‌کرد [دیاکونوف، ۱۳۷۲: ۲۶۶].

این زبان که ما از آن به نام زبان ایرانی اسم می‌بریم هم از آن زمان به بعد میان قبایل باقی ماند و علاوه بر استفاده ی رایج آن، میان قبایل دیگر نیز گسترش می‌یافت.

سکاها زمانی که قدرت و حاکمیت خود را از دست دادند و از ماد بیرون رفتند، باز هم نقش خود را در تقویت و گسترش زبان ایرانی ایفا می‌کردند. چنان که مادها فرزندان خود را علاوه بر آموزش فنون تیراندازی، برای یاد گرفتن زبان اسکیتی (سکایی) به نزد سکاها می‌فرستادند [همان، ص ۲۶۶].

هرودت نیز به همین موضوع زبان‌آموزی مادها و فرزندان آن‌ها توسط

سکاها اشاره می‌کند که مادها فرزندان خود را نزد سکاها می‌فرستادند تا زبان سکایی و فن تیراندازی بیاموزند [هرودت، ۱۳۶۸: ۴۶].

زمانی که مادها خود صاحب حکومت مقتدری شدند، باز هم بر آموزش و یادگیری زبان سکایی (ایرانی) تأکید کردند و دلیل آن احتمالاً این بود که این زبان نه تنها میان قبایل سکایی و ماد رواج داشت، بلکه باید تنها زبان رسمی و شناخته شده ی مادها و به ویژه همسایگان آن‌ها بوده باشد. لذا نیاز به آن ضروری بوده است.

ورود سکاها به ماد که از حدود قرن هفتم پیش از میلاد بوده است [کامرون، ۱۳۷۲: ۴۶] دولت ماد را با فراز و فرودهایی چند مواجه ساخت. آن‌ها در ایجاد برخی رویدادهای سیاسی ماد مستقیماً نقش داشتند.

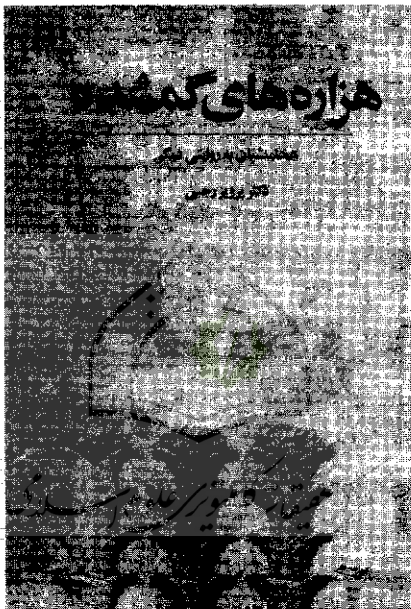
هرودت زمان ورود سکاها به ماد را در زمان کیاکسار (هووخستره) فرزند فرورتیش می‌داند که به دنبال کیمریان و جنگ و درگیری با همسایگان خود به سرزمین ماد مهاجرت کردند و کیاکسار ورود آنان را با خوش رویی پذیرفت و اجازه داد تربیت فرزندان مادی

را عهده دار شوند [هرودت، ۱۳۶۸: ۴۶].

این وضعیت، یعنی همراهی و حضور سکاها در دولت ماد و برخورد دوستانه ادامه داشت تا این که بنا بر قول هرودت، چون یک روز سکاها دست خالی از شکار برگشته بودند، این امر موجب نارضایتی و عصبانیت کیاکسار شد و آنان را مجازات کرد. سکاها هم بعدها به عنوان انتقام، یکی از فرزندان مادی را به قتل رساندند، از گوشت او خوراک تهیه کردند و به خورد کیاکسار دادند. به دنبال آن هم پا به فرار گذاشتند، راهی سرزمین لیدیه شدند و در سارد و نزد آلیات، پادشاه آن جا رفتند و خود را تحت حمایت او قرار دادند. کیاکسار پس از اطلاع به تعقیب آنان پرداخت و از آلیات، پادشاه لیدیه، استرداد آنان را خواستار شد. چون آلیات امتناع کرد، میان ماد و لیدیه جنگی درگرفت که حدود پنج سال به طول انجامید و سرانجام طرفین بدون کسب پیروزی، به صلح رضایت دادند.

اتفاقی که عامل و باعث آن سکاها بودند و موجب سال‌ها جنگ میان ایران و لیدی شد، اکنون به روابط حسنه و حتی اتحاد دو کشور ایران و لیدی تبدیل می‌شد که نهایتاً نقش سکاها در این روابط نیز قابل توجه است. البته در پایان جنگ و صلح میان دو کشور، آنچه که تقریباً برای همیشه به فراموشی سپرده شد، سکاها بودند.

پس از شکست سکاها، مادی‌ها پیروزی‌های بزرگ تری را نصیب خود ساختند، نینوا را فتح کردند، آشور را تابع ساختند و پس از مدتی در صدد تصرف آسیای صغیر و دولت



لیدی برآمدند.

اما سؤال مهم این است که چه علتی باعث شد، مادی‌ها پس از رهایی از سلطه ی بیست و هشت ساله ی سکاها، دفتراً و به طور ناگهانی به قدرت مهمی در منطقه تبدیل شوند؟ آیا آموزش مهارت تیراندازی و سوارکاری توسط سکاها که در آن زمان در جنگ‌ها حرف اول پیروزی بود، در این زمینه مؤثر بوده است؟

به نظر می‌رسد، پاسخ این سؤال همان اهمیتی است که به حضور سکاها در سرزمین ماد مربوط است. حضور آنان از یک طرف با وجود همه ی سختی‌هایش، از نظر نظامی برای مادها ثمربخش بود.

دوم این که سلطه ی سکاها از نظر سیاسی موجب بی‌توجهی همسایگان به ماد و تحولات و پیشرفت‌های آنان می‌شده است، چرا که آشوریان از قدرت‌یابی دولت ماد نگران بودند و این احتمال وجود دارد که دولت آشور خود از تحریک کنندگان سکایی برای سلطه بر ماد بوده‌اند تا بدین وسیله خطر آینده ی مادها را برطرف کنند.

دیگر، مخالف تغییر وضعیت و قدرتمند شدن ماد بودند، چون می دیدند که پیشرفت های نظامی و قدرت طلبی فروریتش ممکن است خطراتی برای آنان ایجاد کند. به هر صورت، ممکن است به این علت و یا به تحریک آشوریان و سایر قدرت های همسایه که آنان نیز همین نظر را داشتند، به قتل فروریتش اقدام کرده باشند.

سکاها در عصر هخامنشی

از زمانی که هخامنشیان به قدرت رسیدند و کوروش و داریوش فتوحاتی انجام دادند و قلمرو ایران گسترده تر شد و حکومتی مقتدر در ایران ایجاد شد، دامنه ی اطلاعات ایرانیان نیز بیشتر شد و اطلاعات مربوط به سکاها و سایر اقوام اطراف نیز کامل تر شد.

در کتیبه های هخامنشی از جمله «بیستون» و «نقش رستم»، اطلاعات مناسبی را می توان استخراج کرد. در کتیبه ی نقش رستم، از قوم سکا به سک هوم ورکا و سک تیگرا خود نام برده شده است [ستوده، بی تا: ص ۱۱].

طایفه ی مشهور ماساژت یا ماساگت ها که با کوروش جنگ کردند و سرانجام کوروش در جنگ با آنها کشته شد هم از طوایف سکاها بوده اند و هرودوت و برخی دیگر از منابع، از جمله استرابون، این مطلب را تأیید می کنند [همان، ص ۱۱۳].

در کتیبه ی نقش رستم از سه گروه سکایی نام برده شده است: ۱. سکاها ی آن سوی دریا^۱ که احتمالاً در جایی از اطراف دریاچه ی آرال جای داشتند، همان سکاها ی اروپای شرقی بوده اند که بنا به گفته ی هریتسفلد، در نواحی شرقی دریای آزوف زندگی می کرده اند و داریوش به جای این که از طریق دربند قفقاز به سرزمین آنان حمله برد، از راه بغاز به سفر لشکر کشی کرد [همان، ص ۱۲۵].

۲. سکاها ی دارای کلاه نوک دار^۲ که به معنی سکاها ی دارای کلاه های نوک تیز است.

۳. سکاها ی پرستنده ی هئوسما^۳ [فرای، ۱۳۷۷: ۷۱] که در برخی منابع به نام سکاها ی نوشنده ی هئومه یا هوم خوار ذکر شده اند. این گروه سکاها منطقه ی وسیعی از شمال شرقی ایران تا اروپا را شامل می شدند [توران گرزمین، ۱۳۷۷: ۷۱].

میان نگاره های باقی مانده از دوران هخامنشی، به ویژه نگاره های دور مقبره ی داریوش، فقط یکی از سه گروه سکاییان فوق الذکر دیده می شود و این نکته قابل ذکر است که در این نگاره ها، فقط گروه سکاها ی «تیزخود» را می بینیم و این سؤال پیش می آید که چرا گروه های دیگر سکایی در آن جا ترسیم نشده اند؟ [همان، ص ۷۱].

پاسخ به این مطلب می تواند دو دلیل خاص داشته باشد. یکی این که شاید سکاها ی تیزخود نماینده ی همه گروه های دیگر سکایی باشند و دیگر این که شاید در آن زمان (زمان ساخت مقبره) فقط تیزخودها در محدوده ی امپراتوری بوده اند و تا آن زمان سکاها ی

کیاکسار یا همان هروخستره با بیرون کردن سکاها، نه تنها خود را مشهور ساخت، بلکه به دنبال آن رویداد مهم و تصرف نینوا، در ردیف برترین پادشاهان تاریخ باستان قرار گرفت. به قول یکی از محققان، او از زندگی تلخ گذشته و جنگ دانسته بود که سپاهیانش تا بر آرایش لشکر آشوریان آشنا نشوند، در نبردها پیروز نخواهند شد [سایکس، ۱۳۲۳: ۱۶۰]. از این جهت، جنگجویان خود را قانع ساخته بود، به جای جنگ و درگیری های پراکنده و بیهوده، وقت خود را صرف کسب مهارت های نظامی با کمک سکاها کنند و ضمن فراگیری آموزش های نظامی و تاکتیک های آنان، خود را برای نبردهای جدی و مهمی که در آینده ی نه چندان دور انتظارشان را می کشید، هرچه بیشتر آماده تر کنند.

هروخستره بخش عمده ای از موفقیت های نظامی خود را مدیون همان سلطه ی بیست و هشت ساله ی سکاییان است که به قول فرای: «او از سکاییان و نیز از آشوریان، چیزهای بسیاری آموخت و آماده ی تاختن به نینوا شد» [فرای، ۱۳۷۷: ۱۱۸].

البته عوامل دیگری هم سبب اقتدار و قدرتمندی مادها شده بودند، از جمله، شاید اقتدار کامل و مطیع شدن پارسیان، در ایجاد اقتدار نظامی ماد در این زمان بی تأثیر نبوده است.

هرودوت نیز در ردیف کسانی قرار دارد که از هروخستره به نیکی یاد می کند، او را مورد ستایش قرار می دهد و اقدامات نظامی وی را مهم می داند. هم چنین او را اولین کسی دانسته است که تقسیمات نظامی لشکری در یک قشون آسیایی را اساس نهاد و سربازان را که پیش از وی درهم و برهم بودند، به دسته های نیزه دار، کمان دار و سواره نظام تقسیم کرد [هرودوت، ۱۳۶۸: ۶۱].

بیشتر تحولات نظامی ماد در زمان هروخستره نمود پیدا کردند، اما فعالیت های نظامی و تلاش های جدی این دولت از زمان فروریتش آغاز شدند. فروریتش در زمان حمله و لشکر کشی به آشور، ناگهان کشته می شود.

برخی معتقدند که او در جنگ با آشور کشته شد. اما به نظر می رسد سکاییان عامل اصلی قتل وی باشند. فرای در این رابطه نظرش این است که گویا شکست او بیشتر به دست سکاها و دیگر متحدان آشور پیش از رسیدن او به قلمرو آشور انجام گرفت. آن گاه سکاها تا بیست و هشت سال در حدود سال های ۶۵۲ تا ۶۲۵ ق. م بر ماد فرمان راندند [فرای، ۱۳۷۷: ۱۱۸].

پایان کار سکاها در سرزمین ماد را هرودوت به گونه ای ترازدی مانند بیان کرده است: کیاکسار برای رهایی از سلطه ی سکاها به فریب آنان متوسل می شود. او و گروهی از مادها، جمع کلانی از ایشان (سران سکاها) را به ضیافت می خوانند و همه را در حالت مستی به قتل می رسانند و بدین منوال مادها قدرت از دست رفته خود را بازمی یابند [هرودوت، ۱۳۶۸: ۶۲].

سکاها بیشتر به حفظ وضع موجود ماد مایل بودند. به عبارت

درآمدند و در سازمان مالیاتی و حکومتی داریوش، به گفته‌ی هرودوت، جزو ساتراپ پانزدهم محسوب می‌شدند [هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۲۴].

بی‌نوشت‌ها:

1. Sakaparadrya
2. Tigrakhauda
3. Haumavarga

منابع

۱. دیاکونوف، ایگورمیخائیلویچ (۱۳۷۲). تاریخ ماد. ترجمه‌ی کریم کشاورز. علمی فرهنگی. تهران. چاپ سوم.
۲. هرودوت (۱۳۶۸). تواریخ. ترجمه‌ی ع وحید مازندرانی. دنیای کتاب. تهران. چاپ دوم.
۳. موله، ماریان (۱۳۷۲). ایران باستان. ترجمه‌ی ژاله آموزگار. توس. تهران. چاپ چهارم.
۴. فرای، ریچارد (۱۳۷۷). میراث باستانی ایران. ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. علمی فرهنگی. تهران.
۵. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۶). خلاصه‌ی تاریخ سیاسی اجتماعی ایران. امیرکبیر. تهران. چاپ دوم.
۶. بختور تاش، نصرت‌الله. علل سیاسی نظامی انتخاب سه پایتخت در ایران هخامنشی. ماهنامه‌ی بررسی‌های تاریخی. سال ششم. شماره‌ی ۵.
۷. باوند، کیوس. بی‌تا. تاریخ تطبیقی باستانی ایران. گوتنبرگ. تهران.
۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). تاریخ مردم ایران قبل از اسلام. امیرکبیر. تهران. چاپ دوم.
۹. پیرنیا، حسن (۱۳۶۹). ایران باستان (ج اول). دنیای کتاب. تهران. چاپ چهارم.
۱۰. همدانی، فاضل‌خان (۱۳۸۰). کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید). ترجمه‌ی فاضل‌خان همدانی. اساطیر، کتاب پیرمیا، تهران.
۱۱. لاکهارت، لاورنس، و دیگران (۱۳۶۳). تاریخ و میراث ایران. ترجمه‌ی اردشیر زندنیا. جاززاده. تهران. چاپ اول.
۱۲. راست، نیکلای (۱۳۷۸). ماتیکان سیستان (مجموعه مقالات) ج اول. جواد محمدی خمک. مشهد وازیران.
۱۳. کامرون، جورج (۱۳۷۲). ایران در سینه‌دم تاریخ. ترجمه‌ی حسن انوشه. علمی فرهنگی. تهران. چاپ دوم.
۱۴. سایکس، سرپرسی (۱۳۲۳). تاریخ ایران. ترجمه‌ی سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی. نگین. تهران.
۱۵. ستوده، حسینقلی. قلمرو شاهنشاهی هخامنشی. ماهنامه‌ی بررسی‌های تاریخی. سال ششم.
۱۶. توان‌گر زمین، محمدکاظم (۱۳۷۷). تحلیل تاریخی ساخت تخت جمشید. استاد. تهران. چاپ اول.
۱۷. طوسی مراغه‌ای، حمید (۱۳۸۲). کتیبه‌ی بیستون. سمیر. تهران. چاپ اول.
۱۸. بریان، پیر (۱۳۷۷). تاریخ امپراتوری هخامنشیان. ترجمه‌ی مهدی سمسار. زریاب. تهران. چاپ اول.
۱۹. گزنفون (۱۳۵۰). کوروش‌نامه. ترجمه‌ی بهمن کریمی. اقبال. تهران.

هوم‌خوار و پردریا هنوز تابعیت دولت هخامنشی را نداشته‌اند. در کتیبه‌ی بیستون نیز داریوش در ستون اول بند هشتم، در فهرست کشورهای تابع هخامنشی، بیستمین کشور یا ایالت ذکر شده را سکاها نوشته [طوسی مراغه‌ای، ۱۳۸۲: ۱۳۵]. و فقط به ذکر نام سکا به طور کلی اکتفا شده است. داریوش در کتیبه‌های خود از گروه‌های متفاوت سکایی به عنوان اقوام چادرنشین شمال یاد می‌کند [بریان، ۱۳۷۷: ۳۹۸].

روش کوچ‌روی و زندگی عشایری سکاها، برای دولتی مانند هخامنشیان نیز باعث خرابی و ویرانی‌های بسیار بوده است. اما با وجود آن، سکاها در دست یافتن به قلمرو هخامنشیان عمدتاً ناکام بوده‌اند. گزنفون ذکر می‌کند، پادشاه اسکیت‌ها که صاحب اختیار طوایف بیشماری است یارای آن که از سرحدات خود تجاوز کند، نداشت، بلکه منتهای آمال او آن بود که همین قدر رعایای طبیعی خود را بتواند نگه دارد [گزنفون، ۱۳۵۰: ۴].

اگر گفته‌ی گزنفون درست باشد، علت درگیری کوروش با اقوام سکایی (ماساژت‌ها) را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ در این صورت، پاسخ مناسب این است که وی نمی‌خواست و یا نمی‌توانسته است که بینرزد طوایف و قبایل تحت حاکمیت وی و یا پیرامون وی، به صورت خودمختار و مستقل به موجودیت خود ادامه دهند.

کوروش قصد ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر را داشت، ولی وجود قبایل مستقل مانع از ایجاد چنین حکومتی بود. و به قول گزنفون: کوروش چون در آسیا از آن قبیل طوایف و ملل آزاد و مطلق العنان بسیار دید، با قشون مختصری، از پارس بنای لشکرکشی گذاشت [همان، ص ۴].

قابل ذکر است که هرودوت، در ذکر علت لشکرکشی کوروش به سرزمین سکاها، به ثبت داستانی افسانه‌ای اکتفا کرده که چون پاسخ منکره‌ی مناسکت‌ها برای ازدواج با کوروش منفی بود، وی درصدد لشکرکشی به سرزمین سکاها برآمد [همان، ص ۹۹].

اگرچه کوروش در این جنگ (جنگ با سکاها) نتیجه‌ای نگرفت و سرانجام توسط ماساژت‌ها کشته شد [لاکهارت، ۱۳۶۳: ۱۵]، اما داریوش، سازمان‌دهنده‌ی بزرگ شاهنشاهی هخامنشیان، با تشکیلاتی که ایجاد کرد، هم موجب ثبات دولت هخامنشی شد و هم موفق شد سرزمین‌های جدیدی را به دست آورد و تا استپ‌های سکاها در ماورای دانوب نفوذ کند [موله، ۱۳۷۲: ۱۰]. سرانجام نیز سکاها را تحت تابعیت و فرمان خود درآورد.

سکاها در عصر داریوش و در اوایل سلطنت وی شورش برپا کردند. شورش آنان جزو شورش‌های کتیبه‌ی بیستون ثبت شده است. رهبری شورش سکایان به عهده‌ی کسی به نام اسکونخا بود که دستگیر شد و به مجازات رسید. نقش او را در کتیبه‌ی بیستون، در برابر داریوش دست‌بسته نقش کرده‌اند [ستوده، بی‌تا: ۱۱۴]. اما پس از آن سکاها آرام شدند، به اطاعت کامل داریوش